

شهید رضا دهداریان



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	حاجی
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۰۷/۱۹
محل شهادت	زیادات
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز نیروی انتظامی
شغل	–
تحصیلات	بی سواد
مدفن	اهرم

زندگینامه

شهید رضا دهداریان فرزند حاجی در سال ۱۳۴۳ در خانواده محروم و مستضعف در محله دهران اهرم به دنیا آمد . او به علت فقر مالی که بر خانواده اش حاکم بود نتوانست . در مدرسه ای ثبت نام کند در دوران کودکی در کنار پدر و مادر خود مشغول فعالیت دامداری و کشاورزی بود پیوسته با پدر همکاری می کرد در سنین ۱۵ تا ۱۶ سالگی در نانوایی های استان مشغول فعالیت شد او آنچنان پر تلاش بود تا اینکه موفق شد به کارگری ماهر و زبر دست تبدیل شود و همه از تلاش های او و ماهر بودن او تعریف می کردند. او در کنار پدر نیز کارباغداری و کشاورزی را انجام می داد و پیوسته و در همه حال یار و یابری مهربان در کنار پدر بود و پدرش نیز به او علاقه مند بود . در سال ۱۳۶۲ به خدمت مقدس سربازی اعزام شد و در ارتش جمهوری اسلامی ایران با قدرت و تلاش وافر در این لباس مقدس با کافران بعثی در ستیز بود در یکی از نامه هایش که اکنون اثری از آن باقی نمانده و برادرش برای ما توصیف می کرد می گفت نوشته بود ای برادر در دنیا چیزی ندارم که از دست داده باشم و از همه آرزوهای دور و دراز خود دست کشیده ام کانون گرم خانواده هم دیگر رضایت مرا تامین نمی کند چون دلم جای دیگر است . اگر از خدمت سربازی نمی آیم دلیل آن است که وقتی می بینم جوانان و دوستان صدیق بسیجی و همشهری آنچنان جان بر کف بر خصم زبون می تازند در خود احساس می کنم مگر من چه چیزی از دیگران برتری دارم مگر جان من از دیگران بهتر است پس بگذارید در همین مکان باشم که بهترین جایگاه برای ما جوانان است . سرانجام در سال ۱۳۶۳ ندای حق را لبیک گفت و در جبهه شرفانی به درجه رفیع شهادت نائل آمد . پیکر غرق به خون این جوان نا کام به استان بوشهر شهر اهرم انتقال و با تشییع جنازه با شکوهی در بهشت شهدا اهرم بهشت اکبر به خاک سپرده شد .

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

وصیت نامه

سفارش و وصایای شهید رضا دهداریان

ولوله در روح و روانم فکند

عشق خدا شور به جانم فکند

من رضا دهداریان فرزند حاجی ساکن محله دهران اهرم سن قانونی ام اجازه می داد که به ندای امام خمینی لبیک بگویم و بهمین دلیل با عشق و علاقه در خدمت با سلام در آمده ام و خیلی مایلیم که در همین لباس و در جبهه های حق بمیرم نه در بستر بیماری و پیری . شنیده ام که می گویند شهدا همیشه زنده هستند و ایمان پیدا کرده ام که این سخن راست و حقیقی است زیرا ایام عزاداری سیدالشهدا و شب های تاسوعا و عاشورا، این قضیه را خوب روشن می کند امام حسین در کربلا شهید شد و ما امروز بعد از هزار و چهارصد سال نام و آثار خود و یارانش بر زبان داریم و معلوم می شود که زنده اند به همین خاطر به پدر و مادرم سفارش که شما هم مثل یاران امام حسین(ع) که جوانان خود را به نبرد با کفار فرستادند باشید و اگر من در میدان نبرد از پا در آمدم شعار این گل پرپر ماست هدیه به رهبر ماست فراموش نکنید و نگویید پسرمان کشته شده یا مرده ، بگویید شهید شده . پدر و مادرم هر چند که من سواد و معلوماتی ندارم که به دلخواه خودم برای شما بنویسم ولی به برادرانم و خواهرانم سلام برسانید و بگویید که اگر رضا در جبهه کشته شد شما پرچم خداپرستی و کمک به رهبرانقلاب اسلامی را بر دوش بگیرید. و از خون من با این کار و نماز و دعا و حجاب پاسداری کنند مخصوصاً خواهرانم که به آنها سفارش پاکدامنی و خداپرستی دارم . مادرم در مراسم عزای من به همه زن ها بگو پسر من شهید شده و بگو که من به خاطر شهادت پسر من افتخار می کنم که مثل حضرت زینب (س) که پسرانش در راه خدا کشته شدند من هم صبر می کنم . به همسایگان و دوستانم سلام مرا برسانید و بگویید راه رضا که راه شهیدان است را ادامه دهید.

بیرقی بر سر درب حیاطمان نصب کنید. مرا ببخشید اگر یک وقت شما را اذیت کرده ام یا حرف شما را خوب گوش نکرده ام . مرا حلال کنید تا در قیامت پیش شهیدان شرمنده نباشم و خدا هم مرا بیامرزد.

فرزند کوچک شما

رضا دهداریان

خاطرات

خاطراتی از مادر شهید

رضا از کودکی خیلی با ادب بود لحظه ای بدون اجازه مادر حتی قدمی به بیرون نمی نهاد از خانه همسایه گرفته تا اقوام و خویشان با برادران و خواهران خود بسیار صمیمی بود به پدرش هم خیلی احترام می گذاشت و در تمام امور یار و یآوری خوب برای او بود در کارهای خانه خیلی به من کمک می کرد آن سال ها که گاز نبود هیزم خانه را او تامین می کرد چه بگویم زبانم یاری نمی کند حرف بزنم آخر او خیلی مهربان و مظلوم بود داغ او و فراق او باعث شد که پدرش در تنهایی در کپری که در نخل های خود داشت زمزمه کند و شروه گوید و بگرید که صدای گریه هایش اکثر باغداران را غمگین و محزون می کرد آخر الامر هم در فراقش به آرزویش رسید و به سرای باقی شتافت و اکنون من دل سوخته از این نگران نیستم که فرزندم در جوانی با همه آرزوهایی که داشت شهید شد و به آرزوی خود رسید خوب مادر است و فرزند مگر یعقوب پیامبر در فراق حضرت یوسف نابینا نشد همه فرزندان من خوبند ولی رضا میوه شیرین و غریبی بود که همه اعضا خانواده هر لحظه ای که دور هم جمع می شوند به یاد او هستند چه زیباست بر من روزی که به رضا برسم و این آرزوی من بعد از شهادت اوست هر شب که می شود روز شماری می کنم که پنجشنبه آید و به دیدار رضا بروم و قبر او را در آغوش بگیرم

درود بر همه شهیدان اسلام و سلام بر

روح ملکوتی حضرت امام (ره)

خواب و رویا از زبان برادر شهید

یک روز خواب دیدم پرنده ای در خانه ما خوابیده و حدود پنجاه تا شصت پرنده بالای سر او پر می زدند. هنوز شهید دفن نشده بود که من چنین خوابی را دیدم و باز هم خواب دیدم شهید زخمی است که تیری بر قلب او اثر کرده و پیدا بود و پدرم به او گفت چرا مواظب خود نشدی تا اینکه شهید شدی گفت پدر تقدیر حق چنین بود و من به این شهادتم افتخار می کنم.

از برادر شهید وقتی آثار به جامانده را جویا شدیم. در جواب به ما گفت نخل هایی کاشته ایم با همکاری این شهید گرانقدر که ثمر می دهند و هنوز پا بر جا هستند. پوتین شهید را به جبهه های حق علیه باطل هدیه کردیم و ملحفه ای از خود شهید به جا مانده که مادرم بارها وصیت و سفارش می کند و چون پیراهن یوسف او را می بوید و بوسه می زند و می گوید که در هنگام مردن ملحفه را به دور کفتم کنید و در قبرم بگذارید شاید خداوند به من به حرمت شهید شفاعت کند.

روحش شاد و راهش مستدام

تشیع جنازه شهید از زبان برادر و مادر ایشان

محرم بود و ماه عزا همه در مسجد در روز تاسوعا و عاشورا گرد هم جمع بودیم و مراسم عزاداری در مسجد با شکوه خاصی برگزار می شد. یک نفر از همسایگان به نام برادر علی جمی در کنار من نشسته بود از رضا سؤال می کرد که اکنون کجاست و مشغول چه کاری است من توضیحات لازم را دادم هنوز سخنان من کامل نشده بود که چند نفر از برادران ارتشی درب مسجد آمدند ما هنوز هم متوجه چنین امری نبودیم مراسم به پایان رسید درب حیاط که رسیدیم یکی از همسایگان مرحوم علیباش بهادری مرا صدا زد و از من خواست که به منزلشان بروم چند دقیقه ای در کنار او نشستم شروع به صحبت از جبهه و جنگ کرد او خبر داشت و کم کم داشت به من می فهماند که خبری در کار است خلاصه بگویم به من گفت بیا با هم برویم پاسگاه می گویند رضا زخمی شده من چنین چیزی را باور نکردم و دانستم این همه تفره رفتنش جریان دیگری دارد به هر وسیله خود را به آن جا رساندم وقتی به آن جا رفتم به من گفتند که برادر شما سرباز رضا دهداریان به شهادت رسیده و به ملکوت اعلی پیوسته خوب من بسیار ناراحت شدم همه ناراحت شدند مگر می شود کمر انسان شکسته شود و نگران نشود درست در روزی بود که ابوالفضل العباس علمدار دشت کربلا با عمود آهنین که بر فرقش فرود آورده بودند دعوت حق را لبیک گفته بود و برادر آن بزرگوار حسین ابن علی (ع) فرمود واللّه انکسر ظهري به خدا که پشتم شکسته شد.

به هر وسیله آماده شدیم برای تشییع روح و روانمان چه قدر سخت است که جنازه برادر جوان بر دوش باشد خود به خاکش بسیاری اُف بر این دنیا. ما نگران شهادت رضا نبودیم. مظلومیت، محرومیت، فقر و تنگدستی باعث شده بود عقده چون کوه بر قلبمان مستولی شد پیکرش بر دوش انبوه سربازان پاسداران و بسیجیان و جمیع اهالی شهر با مادرش و طفل و عزا خانه ابدیش منتقل شد و در بهشت اکبر اهرم آرמיד مردم و نهادها از هیچ کوششی در برگزاری مراسم عزایش دریغ نکردند و با شرکت در منزل و مسجد و برگزاری دعاها باعث تسکین قلوب شکسته خانواده ما شدند.

خدایا این قربانی را از ما بپذیر

سجایای اخلاقی شهید رضا دهداریان

شهید از دوران طفولیت در کنار پدر و مادر بود چهره ای خنده رو داشت و مهربانی در نگاه پر محبت او موج می زد در همان اوان پرتلاش بود و از هر گونه همکاری با خانواده دریغ نمی نمود در کار باغ و مزرعه یابری خوب برای پدرش بود او به واسطه فقر مالی عظیمی که بر جمیع خانواده ها حاکم بود موفق به تحصیل نشد علاقه زیادی به دامداری همراه با دایی اش و پسر دایی اش داشت و در سالهای متمادی مشغول به این کار بود بعدها به کار در نانوایی پرداخت که بر خوردهای اجتماعی او رضایت همه شهروندان را فراهم می کرد. در خانه هیچ گاه کج خلق نبود و مورد علاقه زیاد خواهران و برادران خود در خانه بود. دوستان به واسطه مهربانی او علاقه وافری به او داشتند او دوچرخه سواری را خیلی دوست داشت. همچنین به پرندگان علاقه زیادی داشت. او به پدر و مادر احترام زیادی می گذاشت این را نه به عنوان اعضای خانواده بلکه تمام دوستان و خویشان و آشنایان می گویند و توقع بالای والدین چنین امری را به وضوح نشان می داد خواهران و برادران می گویند رضا آنچنان مظلوم بود که با تمام سختی ها هرگز از خانواده نگران نمی شد.

اهل مسجد بود و نماز. در مراسم عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) در ایام محرم و صفر در مراسم روضه خوانی و سینه زنی و زنجیر زنی با دیگر جوانان اهرمی حضور فعال و گسترده داشت ساده زیستی و ساده پوشی در او نمایان بود جوانی رعنا و خوشرو و زیبا بود قدی کشیده و قوی و تنومند داشت در کمک به همسایگان از هیچ کوششی دریغ نمی داشت علی الخصوص به یتیمان نیز کمک فراوانی می کرد در کارهای کشاورزی به همسایگان و آشنایان کمک زیادی می کرد.

شعر

نخلها ایستاده می میرند
دل بر آتش نهاده می میرند
در هوای بهار آزادی
بر فضا پر گشاده می میرند
حسرت آلاله ها باغ مراد
که ز مادر نزاده می میرند
عاشقان در میان سنگر خون
به نماز ایستاده می میرند
جرعه نوش می الستی عشق
نه به سودای باده می میرند
این خدا باوران به بام شرف
پا به عزت نهاده می میرند
آری این راست قامتان جهان
کی زپا اوفتاده می میرند

محمد علی مردانی



سازمان جامع سوادالان و دوزخراشمید استان بوشهر